

کلاس فریب و لات بازی!

نگاهی به روان‌شناختی اثرات مجموعه تلویزیونی یاغی

دکتر مرتضی فاضل، دکترای مشاوره



مجموعه «یاغی» مجموعه‌ای خوش‌ساخت به کارگردانی محمد کارت، برگرفته از رمان «سالتو»، نوشته «مهدی افروزمش» است که همه مؤلفه‌های جذب مخاطب نوجوان و جوان را دارد. اولین ویژگی مجموعه، استفاده از بازیگران جذاب و خوش‌چهره‌ای است که یا در سال‌های اخیر کمتر در فیلم‌ها و مجموعه‌ها ظاهر شده‌اند و یا اگر حضور داشته‌اند، در این کار نقش متفاوتی را ایفا کرده‌اند.

دومین دلیل جذابیت مجموعه پرداختن به موضوع «عشق بین دو نوجوان» است. در مجموعه‌ها و فیلم‌های مشابه جسارت نزدیک‌شدن به این موضوع تا به این حد نبوده است. مجموعه با عاشقانه‌ای جذاب آغاز می‌شود که در مجموعه‌های مشابه کمتر به چنین وضعی مطرح شده است. مثلاً در مجموعه «زخم‌های کاری»، اگر چه رابطه عاشقانه دو نوجوان تصویرسازی شده است، اما صمیمیتی در آن دیده نمی‌شود.

سومین ویژگی عمیقاً تأثیرگذار مجموعه در جذب مخاطب، ورود به عرصه زندگی واقعی جوانان و نوجوانان در محلات فقیرنشین و پایین‌تر شهر است. کارگردانی که تخصص عجیبی در نمایش ویژگی‌ها و خصوصیات این محلات دارد، بیننده را به شدت درگیر این فضا می‌کند؛ به گونه‌ای که احساس می‌کند در این فضا زندگی کرده است و واقعیات تلخ و شیرینی که زیر پوست شهر در چنین محلاتی اتفاق می‌افتند، برای او نیز در حال تجربه‌شدن هستند.

چهارمین ویژگی جذاب مجموعه یاغی پرداختن به بحث قدرت و توجه ویژه به ورزش کشتی است. ورزش کشتی که

پرورش یافته‌اند. هر کدام هم به شیوه خویش به این بافت آسیب‌زا برمی‌گردد. در یکی از برداشت‌های (سکانس‌های) مجموعه، **اسی فلک**، به شکلی نمادین، به عنوان نماینده بافت فقیرنشین، به همراه دوستانش، در تلاش‌اند اجازه ندهند **جاوید** از بافت آسیب‌زا و فقیرنشین فرار کند. در ابتدای مجموعه، فشار گروه هم‌سالان و دوستان جاوید، برای خلاف کاری و دزدی، نمونه دیگری از فشار بافت فقرزده است که برخلاف میل باطنی، جاوید تسلیم می‌شود.

دوستان جاوید و اهالی محله نیز خودشان به اجبار چنین بافتی دست به خلاف می‌زنند. مثلاً برای آنکه گرفتار پلیس نشوند، وسایل اسقاطی را سر راه مأموران در خیابان رها می‌کنند. اهالی بافت آسیب‌زا که تا خرخره درگیر آلودگی‌های بافت آسیب‌زا هستند، اجازه نمی‌دهند کسی خود را از آن بافت و محله خارج کند.

تلاش‌های جاوید و **عاطی** ناموفق است و بهمن‌خان تنها با تطمیع، پول و نیرنگ آن‌ها را به ظاهر از بافت آسیب‌زا خارج می‌کند، در حالی که آن‌ها را به بافت آسیب‌زای خطرناک‌تری سوق می‌دهد.

مجموعه یاغی مبتنی بر مفهوم فقر و آسیب‌های اجتماعی پایه‌ریزی شده است. کارگردان در این مجموعه پیوند آسیب‌های اجتماعی را با هم و با فقر و بافت فقیرنشین به خوبی نمایش می‌دهد

در آن توانمندی بدنی و مبارزه رودرو مطرح است، بخش زیادی از مجموعه را به خود اختصاص داده است.

مجموعه یاغی مبتنی بر مفهوم فقر و آسیب‌های اجتماعی پایه‌ریزی شده است. کارگردان در این مجموعه پیوند آسیب‌های اجتماعی را با هم و با فقر و بافت فقیرنشین به خوبی نمایش می‌دهد. پرخاشگری و خشونت، فریب، دزدی، سوء مصرف مواد مخدر، خودکشی، فقر و افراطی‌گری آسیب‌های اجتماعی هستند که در مجموعه مورد توجه قرار گرفته‌اند. کارگردان قصد دارد فقر و محلات فقیرنشین را به عنوان علت و بستر آسیب‌های اجتماعی نمایش دهد و در این راه به خوبی موفق بوده است. فقر و بافت اجتماعی آن به گونه‌ای است که رهایی از آن به سادگی امکان‌پذیر نیست. فقر چنان تأثیری بر ساختار شخصیت آدم‌ها می‌گذارد که حتی نسل‌های بعدی را نیز درگیر خود می‌سازد و بافتی را ایجاد می‌کند که انواع آسیب‌های اجتماعی در آن پرورش می‌یابند و اجازه رهایی و فرار را به فرد نمی‌دهد.

بهمن‌خان و **اکبر مجلل**، اگرچه از فقر رهایی یافته‌اند، اما هنوز درگیر گذشته فقرزده خویش و بافتی هستند که در آن

گفت‌وگوهای

شخصیت‌های مجموعه

اگر گفت‌وگوهای عادی مجموعه را کنار بگذاریم، سه گونه گفت‌وگو در مجموعه خودنمایی می‌کنند:

❖ گونه اول حرف‌ها و تیکه‌های لات‌بازی محله‌های پایین شهر است که برخی نامأنوس و نمایش‌دهنده پرخاشگری‌های کلامی هستند. برخی هم از ادبیات فولکلوریک، محلی و بعضی فیلم‌های قدیمی عاریت گرفته شده‌اند. این دست جمله‌ها در مجموعه زیاد هستند و منتقدان کارگردان را متهم کرده‌اند که او مجموعه را بهانه‌ای برای ترویج این ادبیات قرار داده است.

❖ گونه دوم لفاظی‌های انگیزشی هستند. برخی از این نمونه جمله‌ها عبارت‌اند از:

- همیشه به آدم باهوش گذشته شو مرور می‌کنه که آینده شو درست کنه.

- خودت خودتو دست کم نگیر. نشون بدین که شما اندازتون خیلی گنده‌تر از اون چیزیه که حتی خودتون می‌تونید تصور کنید؛ فقط اگه رؤیای بزرگی داشته باشید،

اگه هدف بزرگی داشته باشید.

- شما خیلی گنده‌تر از دردین، اینو همیشه

به خودتون بگین ...

- جلوی آدمی که هدف داره رو نمی‌شه گرفت.

همه تمرکزتون باس رو کشتی باشه. اون قدر تمرین کنید تا خون بالا بیارید. یه خستگی‌ای داریم که آدم سرشو می‌زازه رو بالش، خوابش می‌بره. یه خستگی‌ای هم هست که اون قدر کوفته‌ای که تا صبح خوابت نمی‌بره. کشتی این خستگی رو می‌خواد.

چنین جمله‌های اغراق‌گونه‌ای، اگرچه ظاهر مثبت‌اندیشانه‌ای دارند، اما در حقیقت نمایش مثبت‌اندیشی منفعلانه هستند. این جمله‌ها غالباً پر از تفکرات غیرمنطقی، کمال‌گرایانه و آسیب‌زا هستند که از زبان بهمن‌خان، جاوید و **طلا** تکرار می‌شوند؛ سخنانی که جنبه شعارگونه، تزئینی و اضافی دارند و کیفیت مجموعه را پایین آورده‌اند. برای آگاهی بیشتر درباره مثبت‌اندیشی سالم، به مقاله «مثبت‌اندیشی منفعلانه و مثبت‌اندیشی سازنده»، در فصلنامه، شماره ۶۴ مراجعه کنید.

تحلیل شخصیت‌های مجموعه

در این مجموعه، بهمن‌خان نمونه‌ای عالی از شخصیت‌های فریب‌دهنده است؛ شخصیتی که حتی تا چند قسمت از مجموعه، بیننده را هم فریب می‌دهد. گویا برای بیننده تا قسمت‌های پایانی مجموعه، باورپذیر نیست که او به دنبال منافع خود و توزیع مواد مخدر بین جوانان است و کثیف‌ترین شیوه را برای ورود مواد مخدر به کشور انتخاب کرده است. شخصیت‌های فریب‌دهنده صداقت و صمیمیتی ندارند، ولی برای آنان که قصد فریبشان را دارند، وانمود می‌کنند که صمیمی و صادق هستند. آن‌ها اگرچه صلابت و صراحت دارند، اما نمایش ظاهری رفتارشان نشان‌دهنده آن است که صلابت و صراحت ندارند.

بهمن‌خان به راحتی همگان، حتی همسر خویش را فریب می‌دهد. همسر اولش را در کشوری دیگر، در شرایطی که به خاطر تجارت مواد مخدر او زندانی شده، رها کرده است. اکبر مجلل را که قاچاقچی خطرناک مواد مخدر است، فریب می‌دهد، با نوجوانان کشتی‌گیر رابطه صمیمانه و پدراانه دارد و همه را به نوعی فریب می‌دهد. ابراز عشق او نسبت به همسر دومش زیباست، اما این کار بخشی از تجارت اوست.

بهمن‌خان اگرچه فریب‌کاری و تقلب را به خوبی اجرا می‌کند، اما فریب‌کاری او محترمانه و صمیمانه است. او کمتر به خشونت متوسل می‌شود و اگر خشونت لازم باشد، مانند برادر بیمارش، یا همسرش و یا اکبر مجلل، از خشونت لذت نمی‌برد. خشونت برای بهمن‌خان ابزاری نامناسب است که تنها در شرایط اضطرار مورد استفاده قرار می‌گیرد. البته او حتی از این ابزار به شکل مستقیم استفاده نمی‌کند، بلکه در صورت نیاز از طریق دیگران، نظیر رحمان یا اکبر مجلل، از خشونت بهره می‌گیرد.

شخصیت‌های فریب‌دهنده از دام‌های متفاوتی برای فریب کمک می‌گیرند. آنان گاهی از دام‌هایی مانند تحقیر، سرزنش، احساس گناه، ترس و خشونت استفاده می‌کنند که جنبه منفی دارند. اما گاهی هم دام‌ها از نوع احترام، توجه، محبت بدون قید و شرط، تأکید بر توانمندی‌ها، عشق و صمیمیت هستند که دام‌هایی مثبت محسوب می‌شوند. بهمن‌خان در مجموعه فردی است که برای فریب دیگران از دام‌های مثبت استفاده می‌کند. گزیده‌گویی، وقار، ادبیات عاشقانه و صمیمانه، در کنار چهره جذاب (کاریزماتیک) و زیبایی او به نقش فریبندگی‌اش کمک شایانی کرده است.

در مقابل، اکبر مجلل شخصیتی پرخاشگر، بددهن، مغرور و دیکتاتور، با چهره‌ای مهیب و ترسناک است. برخورد او با دامادش اوج پرخاشگری او را به نمایش می‌گذارد. از نظر او دیگران برده و زیردست او هستند. بدبینی، سوءظن و ترس از آسیب به خاطر تجارت مواد، از دیگر ویژگی‌های شخصیتی‌اش هستند. او از ابزار خشونت برای جلوگیری از آسیب و تهدید دیگران، حل و فصل سوءظن، و رهایی از حقارت‌های درونی خویش استفاده می‌کند. جالب آنکه به راحتی فریب می‌خورد و بهمن‌خان و همسرش هر کدام به گونه‌ای متفاوت او را فریب می‌دهند و او را ابزار دست خویش قرار می‌دهند. برای آگاهی بیشتر در مورد شخصیت‌های فریب‌کار، به مقاله «آدم‌های

تقلبی» در فصلنامه، شماره ۵۹ مراجعه کنید.

رحمان، برادر بهمن‌خان، فردی است که اختلال «شخصیت وابسته و ضد اجتماعی»، کمترین اختلالی است که می‌توان برایش در نظر گرفت. چهره خسته، خواب‌آلوده و بی‌روح او از سابقه افسردگی‌اش نشان دارد. اینک او با قرار گرفتن در کنار برادر، به نوعی از افسردگی و یاسی که وجودش را فرا گرفته است، فرار می‌کند. بازی سکوت او در مجموعه از دیدنی‌ترین سکانس‌های مجموعه است. او هیولایی رام‌شده در دستان بهمن‌خان و همسرش است که بدون چون و چرا فرمان‌های آن‌ها را اجرا می‌کند. رحمان بیماری روانی است که گرفتار پرخاشگری شده. وابستگی شدید رحمان به بهمن‌خان و همسرش، به‌ویژه پس از مرگ میمون دست‌آموزش، کاملاً آشکار است. همیشه در کنار این دو قرار دارد و هر دو را به شدت دوست دارد. مهم‌ترین تعارض او انتخاب بین زنده ماندن برادر و طلا، همسر برادرش، است. در سکانسی که مجلل دستور مرگ طلا را صادر می‌کند، وابستگی و علاقه رحمان به طلا برملا می‌شود.

عاطی، خواهر جاوید، نقش انگیزه‌بخش و مادرانه‌ای را برای جاوید بازی می‌کند. خواهری که جاوید سال‌ها پس از مرگ پدر و مادر با او زندگی کرده است و بدون شک بخش زیادی از ویژگی‌های مثبت جاوید در اندیشه و فرمان‌های او ریشه دارد. عاطی وجدان بیدار و عاقل جاوید است. در یکی از برداشتهای مجموعه، جاوید برای خالکوبی (تتوی) یاغی از عاطی اجازه می‌گیرد و به صراحت می‌گوید اگرچه مدرسه نرفته، اما در مکتب عاطی نشسته و شاگردی او را کرده است. در برداشت دیگری، جاوید در مورد نقش عاطی به ابراهیم می‌گوید عاطی فرمانده است. در برداشتهای دیگری شاهد دستورها

و نصیحت‌های عاطی به جاوید هستیم. پس عاطی از جنس محله‌ای نیست که در آن زندگی می‌کند. او برخلاف زنان محله که در فیلم تماماً در نقش‌های سنتی قرار دارند، رفتار می‌کند.

در برداشت عروسی به خوبی شاهد آن هستیم که زنان نقش‌چندانی حتی در انتخاب همسر ندارند. اما عاطی از جنس دیگری است. او هنرمندی است که سازهای متفاوت را می‌نوازد و جسورانه با یک گروه نوازنده خیابانی دختر و پسر شب‌هنگام برنامه اجرا می‌کند. او در برابر عمه‌اش برای گرفتن شناسنامه می‌ایستد و در جست‌وجوی برادرش، حتی با گرگین، مسئول کمپ ترک اعتیاد، با تمامی قدرت روبه‌رو می‌شود و ذره‌ای هراس به دل راه نمی‌دهد. شخصیت عاطی بدون شک سالم‌ترین و قوی‌ترین شخصیت مجموعه است که تمام هم‌وغم او سالم زندگی کردن خود و برادرش است.

طلا مطالای زنی توانمند است که قدرتمندی و ثروت را از پدر به ارث برده، اما معتاد

قماربازی، مصرف سیگار و قاچاق مواد مخدر شده است. قدرت و ارتباطات او با قاچاقچیان مواد مخدر، حتی در موفقیت و پیشرفت بهمن خان اثرگذار بوده است. شخصیت او ترکیبی از شخصیت متهور و هنری است. قدرت طلبی، اهل ریسک بودن، تنوع طلبی، علاقه به نفوذ و جلب توجه دیگران، به صورت شدید در رفتارهای او مشاهده می شود. به نظر می رسد رگه هایی از اختلال «شخصیت نمایشی» در او وجود دارد. شیفتگی اش نسبت به قدرت، نحوه پوشش خاصش، رفتارهای پرخاشگرانه و اعتیادگونه وی، نفوذ مسحورکننده اش بر رحمان، بهمن خان، اکبر مجمل، و حتی قاچاقچیان بین المللی مواد مخدر و نوجوانان کشتی گیر، به او شخصیت خاص و مرموزی بخشیده است. او برای نفوذ و تأثیرگذاری بر دیگران و رسیدن به خواسته هایش از هر نوع ابزاری استفاده می کند. بخشش بی حد و اندازه، هدیه دادن، تطمیع دیگران، صمیمیت، حمایت عاطفی، خشونت، قتل و خیانت از جمله ابزارهای او برای رسیدن به قدرت و نفوذ و تأثیرگذاری بر دیگران است.

تأثیرگذاری و نفوذ طلابر جاوید و عاطی دیدنی است. او با روابطش به راحتی عاطی را به اوج آرزوهایش می رساند و در سرشناس ترین گروه هنری قرار می دهد. با تطمیع و جلب توجه، در مورد مرگ پدر اطلاعات پنهانی به دست می آورد. با رابطه ای خیانت گونه، اکبر مجمل را چون گربه ای دست آموز هرگونه

که می خواهد به کار وافی دارد.

همسر اول بهمن خان را در حضور دیگران و به ناگهان به قتل می رساند. رحمان برادر بیمار بهمن را وابسته خویش می سازد؛ به گونه ای که رحمان نمی تواند دستور برادرش را اجابت کند و به شکل عجیبی جان خود را نجات می دهد. طلا مطلقاً بیماری تشنه قدرت است. تجارت مواد مخدر برای او نه برای کسب درآمد، بلکه راهی برای کسب قدرت و نفوذ بر دیگران است. جاوید، قهرمان داستان، پسری از طبقه فرودست و فقیر جامعه که در میان دوستانانی لات و خلاف کار و در محله ای که خودش نامش را «لیان شامپو» گذاشته اند، بزرگ شده است. او پدری معتاد داشته که حتی حاضر نشده است برای او شناسنامه بگیرد. پس از مرگ مادرش، یک دزد اسقاط فروش نقش بزرگ تر او را برعهده می گیرد. دوستانی که با او زندگی می کنند، هر نوع هنجاری را به راحتی زیر پا می گذارند. در این محله دزدیدن تابلوهای راهنمایی و رانندگی، پرتاب آهن آلات به شکلی خطرناک وسط جاده، دعوا و پشت رقیق را خالی نکردن، حتی وسط بیمارستان، به راحتی توجیه می شود. افراد این محله به بهانه فقر بزرگ ترین خلاف را، مثل دزدی، شرط بندی، و فریب دادن دیگران به راحتی انجام می دهند. اما جاوید با وجود زندگی در میان این همه لات، انگار همانند آنها نیست. چهره و حتی حرف زدنش هم به اهالی محل نمی خورد. او اگرچه تا حدودی فیزیک بدنی یک ورزشکار را دارد، اما چهره معصومش او را از لات های اطرافش متفاوت می کند و به نظر می رسد کودکی است که ادای لات ها را درمی آورد. شاید نداشتن شناسنامه و هویت باعث شده است که او خود را از جنس آن محل نداند. جاوید نمی خواهد هنجارشکنی و دزدی کند و میلی به خلاف کردن ندارد. او مسیر سالم زندگی کردن را انتخاب کرده است. از شرط بندی و گاوبندی های اسی فلک بیزار است. انگار او عضو عاریه ای این محله است، اما مشککش از همین لات ولوت های دزد بیشتر است. او شناسنامه ندارد و بدون هویت است.

جاوید عاشق «خالکوبی یاغی» است و خود را یاغی می داند. البته نه یک یاغی کله خراب، بلکه یک یاغی که می خواهد شناسنامه و هویت خویش را از جامعه باز پس بگیرد. یاغی است که می خواهد اجازه ندهد، عشقش را از چنگالش بربایند. از نظرگاه دوستانش، جاوید یک قهرمان است. برای حفظ و موفقیت این قهرمان، خود را به آب و آتش می زند. اجازه نمی دهند او گرفتار آلودگی هایشان شود. اجازه نمی دهند او قلیان، یا سیگار بکشد و مواد مخدر مصرف کند. در برداشتی از فیلم که خواهر جاوید گروگان گرفته شده و جاوید به هم ریخته و آشفته است، از خلیل تقاضای مواد می کند، اما خلیل با بغض و گریه اجازه نمی دهد. به او می گوید تو قهرمانی، نباید مواد بکشی!

